

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

خدای متعال را شاکریم که این توفیق را به ملت ایران عنایت فرمود که شکرانه نعمت
حکومت الهی و اسلامی را به جای بیاورند و وفاداری خودشان را به اهل بیت عصمت و
طهارت سلام الله علیهم اجمعین و مقام معظم رهبری و مراجع بزرگ و روحانیت و اسلام
عزیز به منصف ظهور بگذارند. خدای متعال توفیق دهد که ان شاءالله آرمان‌های انقلاب و
اسلام بهتر و بیشتر ان شاءالله به عمل بیانجامد و ان شاءالله جامعه ما آن جوری باشد که
مورد رضایت خدای متعال و اولیائش ان شاءالله بوده باشد.

بحث در احتمال پنجم بود که بگویم جامع مقصود است. جامع بین تکلیف و فعل و مال.
خب گفتیم که این اراده جامع دو اشکال کلی بر آن وارد است؛ یک اشکال اثباتی که آن‌ها
بحث شد و یک اشکال ثبوتی که اشکال ثبوتی خودش به چهار اشکال بازگشت داشت که
آن اشکالات را عرض کردیم. که آن اشکالات هم به دو اشکال کلی برمی‌گردد.

اشکال اول این بود که بالاخره اراده جامع مستلزم استعمال لفظ در اکثر از معنا است
حالا یا استعمال موصول یا استعمال هیأت ربط. و استعمال لفظ در اکثر از معنا مستحیل
است و یا به این برمی‌گردد که این اراده مستلزم جمع بین لحاظین متهافتین است. و جمع
بین لحاظین متهافتین هم مستحیل است. این مرجع تمام اشکال به صورته المختلفه به
بیاناته المختلفه به این دو تا بود. حالا قبل از این که وارد بررسی این دو اشکال بشویم این
مطلب حائز اهمیت است که به آن بپردازیم که اشکال ثبوتی در موارد استظهارات از
جمل و الفاظ چه نقشی می‌تواند داشته باشد. خب این اشکالات ثبوتی اگر می‌خواهیم
بگویم این‌ها مانع است از استظهار عرف و قرینه‌ای است که عرف براساس آن جامع را
استظهار نمی‌کند خب ممکن است کسی بگوید این اشکالات یک اشکالات دقیقی است که
به اذهان عرفیه نمی‌آید که اگر می‌خواهد جامع مراد باشد مثلاً به آن بیانی که گفتیم چرا
استعمال اکثر لازم می‌آید، مقدماتی داشت این مقدمات را شیخ انصاری متوجه می‌شود،
بزرگان این چنینی متوجه می‌شوند اما مردم و مخاطبین عامه چه جور. خب وقتی که این
اشکالات را متوجه نشدند خب ممکن است در ذهن آن‌ها همان معانی جامع نقش ببندد
ولو این معنای جامع فی ارادة الله مستحیل باشد اما آن وقتی می‌داند این جور که حرف

می‌زند مردم این جور می‌فهمند و سکوت می‌کند، قرینه‌ای برخلاف ما یفهمه العرف نمی‌آورد. خب باید گفت این را اراده کرده ولو به نحو استعمال لفظ در اکثر از معنا، به یک نحوی این را اراده کرده، این مطلوب او هست چون می‌بیند مخاطب این را می‌فهمد ولو این که خودش می‌داند که نمی‌تواند در کلام واحد هر دو را اراده کند به خاطر آن اشکالات اما وقتی می‌بیند از این کلام مردم این چنین می‌فهمند و ردعی در کار نمی‌آورد، مانعی از این فهم در کار نمی‌آورد لامحاله باید این معنا مرادش باشد به نحو صحیح در این که در اکثر از معنا ولو این که دو تا جعل داشته باشد و حالا یک جعلش را ابلاغ کرده، لفظ برای آن آورده، یکی را نیاورده ولی مردم دارند می‌فهمند دیگه. خب این پس اشکال ثبوتی اگر مقصود این است که می‌خواهیم بگوییم قرینه می‌شود، این قابل تصدیق نیست. چون این اشکالات دقیق است لایفهمه العرف. اگر بخواهیم بگوییم بله این اشکالات ثبوتی مانع می‌شود از تحقق ظهور در اذهان مردم...

سؤال: حاج آقا ببخشید این حرف قبلی با این که مردم یعنی خود عرف را جاعل الفاظ ...؟ اصلاً قابل مطرح کردن است. یعنی خود این زبان و این الفاظ را خود مردم ساختند یک چیزی نبوده که بگوییم یک عالم جعلی دارد بعد حالا مردم دارند استفاده می‌کنند. خب اگر واقعاً به این نتیجه رسیدیم که مردم از یک جمله واحد چند تا معنا می‌فهمند اشکالی هم توی آن نمی‌گیرند چرا بگوییم نمی‌شود؟ یعنی ثبوت و اثبات جدا کردن آن زمانی است که ما جاعل را عرف ندانیم اما اگر واضع و جاعل را خود مردم بگیریم...

جواب: نه، مردم ممکن است توجه نکنند. نسبت مفعول به یا مفعول... که مفعول به و مطلق مفعول نیست یک امر واقعی و نفس الامری است. اشکال این هست نه این که موضوع له چیه. اگر بخواهد این «ما» حکم مقصود باشد مفعول مطلق می‌شود. اگر فعل مقصود باشد مفعول به می‌شود. رابطه فعل با مفعول به آن، با مفعول مطلق آن دو رابطه واقعی است، مفعول نیست.

خب جمع بین این دو تا نمی‌شود کرد؟ می‌گوید چرا نمی‌شود کرد. شما می‌گویید یکی به خاطر این است که از اطوار فعل است، جدای از فعل نیست، از شؤن آن است، قائم به آن است و دیگری که مفعول به هست یک امر جدایی است، منهاض است، مستقل است، یقع علیه الفعل است. چه جور می‌شود یک چیزی هم آن باشد هم این باشد؟ این توجه به این امور که پس جمع بین دو ربط مفعول مطلق و مفعول به نمی‌شود این کار به جعل ندارد.

سؤال: می‌خواهند بگویند جعل کردیم به خاطر این که خودش کاربرد عرفی‌اش را استفاده کند دیگه.

جواب: خب بله. آن جاهایی که آن جوری استفاده جدا می‌کند. یک جا هم می‌گوید حالا هر دو باشد چه عیبی دارد. دیگه این دقت که بابا آن این جوری می‌شود این این جوری می‌شود نداشته باشد. خب می‌گوید چه اشکالی دارد. شما می‌گویید اشکال دارد، شما می‌گویید نمی‌شود. آن توجه ندارد به این که نمی‌شود یک متکلمی هر دو را اراده بکند. چون اگر هر دو را اراده بکند این جا این اشکال پیش می‌آید. آن توجه به این ندارد تا امر منجر بشود به این که باید استعمال لفظ در اکثر از معنا بشود و آن مثلاً مستحیل است. توجه به این ندارد. این کار ندارد به این که خود عرف هست که الفاظ را وضع کرده. خودش جاعل است. به این کاری ندارد.

پس بنابراین اگر از آن اجتهال از آن استدلالات، از آن براهین شما می‌خواهید استفاده بکنید و بگویند که این قرینه می‌شود که عرف بگوید چون چنین استحالته‌ای لازمه می‌آید پس لم یرده المولی و المتکلم. این اشکال این است که این به ذهن آن‌ها نمی‌آید تا این‌ها قرینه بخواهند قرار بدهند و متکلم هم بخواهد بر این تکیه کند، بر این که آن‌ها این جور برداشتی نکنند. چون می‌داند که آن‌ها چنین چیزی را متوجه نمی‌شوند. و اگر می‌خواهید بگویند نه این امتناع ثبوتی اصلاً یک اثر تکوینی در اذهان دارد که نمی‌گذارد چنین معنایی در ذهن‌ها منعقد بشود، متبادر بشود، منسب بشود، ظهور درست نمی‌شود. اگر این را بخواهیم بگوییم مثل این که دور وقتی محال شد این تکویناً نمی‌شود در خارج چیزی هم علت باشد هم معلول همان شیء. این نمی‌شود چون این امر استحاله دارد تحققش. این هم چون استحاله دارد مانع از چنین ظهوری در اذهان عرف می‌شود، این را می‌خواهیم بگوییم.

خب این هم آیا تمام است این مطلب؟ می‌توانیم این طوری بگوییم که امور ثبوتیه مانع از این می‌شود. بعضی از امور ثبوتیه بله مانع می‌شود. که مثلاً در دستگاه ذهن ما نمی‌شود... اگر این جوری اثبات کردیم که در دستگاه ذهن نمی‌شود چنین معنایی تجلی پیدا کند خب نمی‌شود تجلی پیدا کند، ظهور درست نمی‌شود. اما اگر این برهان نمی‌گوید در دستگاه ذهن نمی‌شود تجلی پیدا بکند؛ در ذن مخاطب که خیال کند آن این جوری شده، نه در ذهن خودش. دیگری بتخیل که در ذهن او این جور است. این که اشکالی ندارد. توی ذهن خودش نمی‌شود یک چنین چیزی باشد اما من تخیل کنم در ذهن او این چنین است این که استحاله ندارد و عرف می‌خواهد بگوید که در ذهن گوینده این کلام... آن می‌گوید آره این هر دو را می‌خواهد بگوید. پس بنابراین این‌ها هم باز نمی‌تواند. بله این استحالته‌ها باعث می‌شود که گوینده خودش نتواند در ذهنش این تحقق پیدا بکند. یعنی هم این لحاظ، هم آن لحاظ در ذهنش تحقق پیدا کند این قابل تحقق نیست. اما این که دیگران نتواند در تخیل کنند که در ذهن او چنین چیزی آمده یا نه. مثل این که جسمانیت خدا مستحیل است، خدای متعال نمی‌تواند بفرماید که «ید الله فوق ایدیه‌م» این ید جسمانی مقصود باشد. اما این استحاله که بر خدای متعال جسمیت ممتنع است که باعث می‌شود خدای متعال از ید، ید جسمانی اراده نکرده باشد این مانع نمی‌شود کسی که به این برهان توجه ندارد که بسیاری از این مجسمه از این این را نفهمند بگویند آقا همین را می‌گوید اصلاً ظاهرش همین است شما بی‌خود معنای دیگر می‌کنید. این استحاله ثبوتی باعث می‌شود آن گوینده‌ای که توجه به این دارد این حرف را نزند اما باعث نمی‌شود کسی که این برهان را نفهمیده ولو این برهان وجود دارد. او معنای کلام را این جور استظهار نکند. خیر، این جور استظهار می‌کند همین طور که کردند.

بنابراین باز این مانع ثبوتی در این جاها گفتن اگر این هم مقصود باشد می‌بینیم این هم راه به جایی نمی‌برد.

سؤال: همین مثال ید که زدید خب بالاخره وقتی مسلم شد که ید نمی‌شود و این‌ها حالا ولو آن هم تخیل کنند.

جواب: ظهور برای آن درست نشده. حالا اگر ظهور همگانی شد این جا

سؤال: درسته ظهور شد...؟

جواب: اشکال ندارد شما چون قرینه.....

سؤال: کسی که واقف به استحاله است چه قضاوتی می‌کند؟ می‌گوید این‌ها را تخیل می‌کنند و بنابراین نیست دیگه. آخرش این هست دیگه.

جواب: می‌گویم اگر عامه مردم نفهمند، اگر خدای متعال ببیند عامه مردم نمی‌فهمند که خدا جسم نیست. بگوید «ید الله فوق ایدهم» این درست است؟ اگر ببیند عامه مردم نمی‌فهمند، این الان در مانحن فیه علتش این است که یک قشر نادری این جوری می‌فهمند.

سؤال: نهایت این اشکال این می‌شود که ظهور شکل می‌گیرد درسته.

جواب: خیلی خب پس حجت است. آن اغراء به جهل است دیگه. وقتی می‌بیند چنین شکل می‌گیرد اشکال همین است اگر خدای متعال می‌بیند ذهن مردم نمی‌کشد که خدا نمی‌شود جسم باشد، وقتی ذهن مردم و مخاطب اگر نمی‌کشد که خدا جسم باشد بفرماید «ید الله فوق ایدهم»، «إِنَّ الله على العرش استوی» خب این اغراء به جهل مردم است. مگر این که قرینه بیاورد، همین طور که آورده البته. البته در شرع ادله و بیانات بر این که خدا جسم نیست «لیس کمثله شیء» این‌ها را گفته. آن جا این مثال فرضی بود و الا گفته. اگر نگفته بود همین اشکال الاشکال.

سؤال: آن کسی که واقف به استحاله هست باید آن اقرار به جهل بکند و الا آن قائل به استحاله است نمی‌تواند این را بپذیرد که خداوند می‌خواست این را بفهماند.

جواب: بله؟

سؤال: آن کسی که در مثال ید واقف به استحاله است فرض کنید ظهور هم شکل گرفت نمی‌تواند خودش را قانع کند که...

جواب: در آن جا درسته اما در این مانحن فیه درست نیست. همان توضیحی که دادم. چرا؟ برای این که معلوم می‌شود خدا این را اراده کرده. حالا ولو به تعدد جعل، چون در مانحن فیه به تعدد جعل می‌شود که بگوید حالا که مردم می‌فهمند خب اغراء به جهلش هم این است که تعدد جعل داشته باشد. اما در آن جا که خدا نمی‌شود که جسم بشود چون حالا مردم می‌فهمند من جسم بشوم تا اغراء به جهل لازم نیاید. این فرق مانحن فیه و آن جا این است که در مثل مانحن فیه و این‌ها وقتی می‌گوید مردم این ظهور را دارند می‌فهمند و خودش هم می‌تواند قرینه اقامه کند قرینه اقامه نکرد پس قهراً راه این که مردم را به چاله نینداخته باشد این است که در واقع چه کار کرده باشد؟ آن را هم اراده کرده باشد.

سؤال: مشروط به این که متکلم براساس آداب محاوره عرفی صحبت کند.

جواب: بله دیگه. آداب محاوره عرفی هم هست.

سؤال: و الا این که متد خاصی برای آن اثبات بشود یا الجمع استنباطی که از آقای سیستانی نقل می‌کردید این‌ها واقعاً اثبات بشود اشکال ندارد یعنی کأن هر مکلفی مأمور به این خطاب نیست.

جواب: ببینید اگر معنای عرفی شد همین حضرتعالی دارید محاسبه می‌کنید مسأله را.

می‌خواهید المعنی الاستنباطی را بگویید و الاجتهاد الاستنباطی را بگویید. همین شما دارید محاسبه می‌کنید می‌گویید نه، باید اراده کرده باشد پس. چرا؟ چون این مخاطب به این عرف است، بما له من المعنی العرفی هست. معنای عرفی که این استحالها را نمی‌تواند قرینه بر آن باشد پس در ذهن آن‌ها... اگر آن اشکالات اثباتی را نکردیم. یک وقت آن اشکالات اثباتی را می‌کنیم می‌گوییم اصلاً چنین ظهوری نیست توی این آیه. آن‌ها اشکال‌های اثباتی بود. اما اشکال ثبوتی یعنی صرف‌نظر از... نه، اثباتی اشکال ندارد. اشکال استحال عقل می‌خواهیم بکنیم، ثبوتی بکنیم. و این مهم است که ما خیلی جا... این بحث که دارم عرض می‌کنم برای خیلی جاها است که ما اشکالات ثبوتی می‌آیم می‌کنیم می‌گوییم استحال دارد چی دارد در مواردی که بحث در این است که این معنا می‌شود مراد از این لفظ باشد یا نه. همه جا این اشکالات ثبوتی نافع نیست. چرا؟ برای این که اگر اشکال اثباتی نباشد یعنی استظهار عرفی‌اش محفوظ باشد و درست باشد اشکال ثبوتی اگر امر دقیقی است که به ذهن عامه مردم نمی‌آید در این جاها ما باید بگوییم همان معنا مراد مولی هست ولو از این لفظ اراده نکرده باشیم. ولی آن باید مرادش باشد و الا اغراء به جهل لازم می‌آید.

سؤال: اگر آن اشکال ثبوتی مفّری داشته باشد. این جا این را هم باید لحاظ کنیم دیگه. آن اشکال ثبوتی یک مفّری به نحو....

جواب: بله مثل ما نحن فیه نه مثل «ید الله فوق ایدیهم» که آن مفّر ندارد. آن جا باید بگوییم اصلاً چنین چیزی تحقق پیدا نمی‌کند. حتماً می‌آید، یک قرینه‌ای حتماً می‌آید.

سؤال: حاج آقا این مطالب وقتی تمام می‌شود که ما قبلش اثبات کنیم که شارع مقدس در تحت کلمات خودش مردم را ارجاع نداده به یک متخصصین خاص یا ... قبلش باید این اثبات بشود اگر این را اثبات کنیم و به عکس آن اثبات بشود که وظیفه عرف مردم این است که به اهل فن به صورت خاص مراجعه کنند....

جواب: ظاهراً این امر مفروع عنه و مسلّمی است دیگه. که دیگه با مردم حرف می‌زند می‌گوید حالا تازه این‌ها را یاد بگیرید بروید پیرسید، شما خودتان حق ندارید چیزی از آن بفهمید. این جور که نیست.

سؤال: این که مثلاً «فستلوا اهل الذکر» یک مصداقش

جواب: فستلوا اهل الذکر چی را؟ نه این که معنای الفاظ این جمله معنایش چیه. فستلوا اهل الذکر که من چی گفتم. احکام چیه.

سؤال: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» بعد می‌گوید که «إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُمْ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» حالا من این‌ها را تأیید می‌آورم. من نمی‌خواهم دلیل اقامه کنم. می‌خواهم بگویم که قبلش اثبات می‌شود که ظاهراً توی نصوص هست که بعضی امور را بخواهی بفهمی باید

جواب: قبول. ببینید استصحاب هم که مال مجتهد است اما این جمله معنایش چیه، همان است که عرف می‌فهمد.

سؤال: نمی‌فهمد.

جواب: همان که عرف می‌فهمد. مثل این که شما می‌گویید مثلاً اصل 110 قانون اساسی وظایف رهبری را گفته به چه معنا؟ همان که مردم می‌فهمند. همین که مردم از این جمله‌ها می‌فهمند مال آن هست.

سؤال: نمی‌فهمند آخه.

جواب: اختصاص به آن دارد. این جا هم همین جور؛ استصحاب به همان معنای که عرف می‌فهمد مال مجتهد است. چرا؟ چون مجتهد باید شرایطش را بفهمد که آیا این جا در شبهات حکمیه ببیند که آیا فقدان نص یا اجمال نص یا تعارض نص هست یا نیست. عوام بما آنه عوام که نمی‌تواند این را بفهمد فلذا این که مخاطب به آن کل ناس باشد مثلاً غلط است. اگر در شبهات حکمیه. ولی جمله همان معنایی را می‌دهد که عرف از آن می‌فهمد. همان معنا را از آن می‌فهمد فلذا این اتفاق کلام بر این هست که ما معنای جمل را باید به همان معنایی بکنیم که عرف یفهمه از آن.

خب پس بنابراین این اشکالات ثبوتی که در این موارد می‌شود می‌گویید استحاله دارد استحاله دارد این در این جور موارد قد یمكن أن يقال که نافع نیست اگر اشکال اثباتی را ما نکردیم. و اگر اشکال اثباتی داریم که این ظهور ندارد. حالا دیگه پرداختن به ثبوتش فقط بحث علمی و له فائده علمیة. و الا وقتی که اثبات ندارد خب حالا می‌خواهد ثبوتش ممکن باشد بخواند مستحیل باشد. از این جهت بحث‌های ثبوتی این چنینی در این مقامات ضرورت زیادی ندارد مگر همان جهات علمی‌اش که آدم بخواند از آن جهت. فلذا حالا ما در هم در این بحث که می‌خواهیم بکنیم خیلی این جا طولانی است صحبت‌هایی که فرموده شده است به اختصار می‌خواهیم برگزار کنیم بعد از این مقدمه‌ای که عرض شد.

خب گفتیم دو تا اشکال اساسی در این جا وجود دارد؛ یک اشکال همین بود که برمی‌گردد این جا به استعمال لفظ در اکثر از معنا. اراده هر دو مستلزم استعمال در اکثر از معنا است. و استعمال لفظ در اکثر از معنا چون مستحیل است پس بنابراین اراده هر دو هم، این جامع مستحیل است.

خب این یک جواب دارد که جواب مبنایی است که ما قائل به استحاله استعمال لفظ در اکثر از معنا نیستیم تا این اشکال ثبوتی وجود داشته باشد و مبنای استحاله این است که استعمال افناء لفظ در معنا است و افناء شیء در دو امر متباین معقول نیست. که آقای آخوند فرموده. خب این مبنا تمام نیست که اصلاً استعمال افناء نیست. بلکه اتیان به علامت است و یک چیزی ممکن است علامت دو امر باشد، سه امر باشد. این اولاً.

ثانیاً آن بیان شیخنا الاستاد قدس سره بود؛ آقای حائری قدس سره که عرض کردیم که ایشان فرموده این که شما می‌گویید استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌شود کجا؟ یعنی موصول را می‌گویید که شیخ فرموده، بزرگانی فرمودند لازم می‌آید موصول «لایکلف الله نفساً الا ما آتاها» این «ما»ی «ما آتاها» این موصول در دو چیز استعمال شده باشد چون هم باید مفعول مطلق باشد، هم مفعول به باشد نمی‌شود پس باید این «ما» جدا جدا به طور مستقل به نحو استعمال لفظ در اکثر معنا هم فعل مقصود باشد، هم حکم مقصود باشد. ایشان اشکال کردند گفتند که این «ما»ی بعد از الا که فعلی به آن تعلق نگرفته که شما بگویید ... یعنی «یکلف» به آن تعلق نگرفته تا این که شما بخواهید بگویید که اگر حکم باشد مفعول مطلق است، اگر آن باشد مفعول به است. این‌ها هم جامع ندارد پس باید به نحو ... این که متعلق الا است. این حرف الا دارد این را خارج می‌کند از ماسبق.

این که استعمال نمی‌شود که، این الا آمده این را اخراج می‌کند. فلذا ایشان می‌فرماید اگر قبلیش این جوری مولی گفته بود؛ «لایکلف الله نفساً بشیء و حکم الا ما آتاها» اشکال داشت؟ قبلیش هم حکم ذکر می‌کرد، هم فعل ذکر می‌کرد بعد با این الا هر دو را می‌خواست خارج بکند. اشکال ندارد. چرا؟ چون الا فقط کارش اخراج است. اخراج هم دیگه فرق نمی‌کند. اخراج یا از مفعول مطلق یا از مفعول به که فرق نمی‌کند. اخراج اخراج است. پس استعمال.... بنابراین در ناحیه «ما» ی موصوله مشکلی پیش نمی‌آید. بله مشکل کجا پیش می‌آید؟ مشکل در آن مستثنا منه مقدر پیش می‌آید آن هم که استعمال نیست. آن توی قضیه معقوله است، توی ذهن مولی است. پس همان اشکال لحاظ را باید بکنید که اشکال دوم است، نه اشکال استعمال در اکثر از معنا را. اشکال لحاظ آن هم به لحاظ مستثنا منه محذوف و مقدر. باید آن جا آن اشکال را بکنید، همان اشکال دوم. اشکال استعمال اصلاً نمی‌شود.

خب این یک فرمایش دقیقی است که تنبه به آن در هیچ کلامی از کلمات بزرگان من ندیدم الا شیخنا الاستاد قدس سره.

ممکن است کسی از این جواب بخواهد بدهد بینم آیا این جواب می‌شود داد از این فرمایش ایشان یا نه؟ و آن این است که گفتند استثنای از نفی اثبات است و از اثبات نفی است. خب این «لایکلف الله نفساً الا ما آتاها» استثنای از چیه؟ از نفی هست دیگه. پس یعنی متفاهم عرفی از این کلام یعنی الا این که یکلف ما آتاها. لایکلف الا که یکلف بما آتاها. آن وقت این «ما» اگر حکم مقصود باشد نسبت به این یکلف که مفهوم از کلام است، مستظهر از کلام است می‌شود مفعول مطلق. و اگر فعل باشد نسبت به این یکلف می‌شود مفعول به. پس بنابراین ما نمی‌خواهیم بگوییم این مفعول به و مفعول مطلق لایکلف است. از آن اخراج می‌کند این الا، ولی اخراج کردن ملازم است با این که این جا یک فعل اثباتی، چون استثنای از نفی هست یک فعل اثباتی وجود دارد که آن فعل اثباتی نسبت دارد با این «ما». خب ممکن است اختلاج به ذهن کند که در جواب فرمایش استاد قدس سره که نه، این فرمایش ما تمام نیست به این جهت. خب این بیان نمی‌تواند جواب از فرمایش ایشان باشد. می‌گوید من قبول دارم این حرف را اما این در قضیه معقوله است. بله، یعنی در چنین جایی که دارد اخراج می‌کند لازمه این اخراج یک قضیه آخری است که توی ذهن نقش می‌بندد. که آن مستعمل فیه آن قضیه نیست. آن یک قضیه معقوله است که لازمه این اخراج است یعنی اخراج به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این که یک قضیه موجه معقوله این جا وجود دارد و آن قضیه اشکالش اشکال لحاظ است باز یعنی این استثناء دلالت می‌کند بر این که توی ذهن گوینده یک تکلیفی دارد به این تعلق می‌گیرد توی ذهن او یک چنین قضیه‌ای هم وجود دارد آن وقت آن توی ذهن او بخواهد چنین چیزی باشد اجتماع لحاظین می‌شود. آن که استعمال نیست، لفظی به کار نبرده آن جا.

سؤال: استاد این استثنایی که شما می‌فرمایید مگر این که این احتمال را بدهیم، ادباء فرمودند. در عامل نصب «ما آتاها» و هر چه که بعد از الا بیاید همین احتمال را خیلی‌ها به آن قائل هستند و این‌ها به لحاظ اسناد در جمله گفتند عامل در نصب فعلی است که از جمله ماقبل کشف می‌شود نه این که یک قضیه معقوله‌ای هست. ادباء ناظر به قضیه معقوله عامل و معمول را نمی‌فرمایند. اصلاً فهم می‌فرمایند عرفی این است و درسته که مقدر است آن یکلف، اما کالمذکور است. یعنی این نیست که بگوییم مثل آن

...

جواب: بنده ادبیات بلد نیستم خیلی ولی آن قدری که حالا یادم هست و گفتند ببینید یکی این که الا خودش به جای فعل استثنی است. الا یعنی استثنی، اخرج، و نصب آن مستثنی به خاطر همان است که می‌گویند این الا به جای فعل نشسته یعنی استثنی. به جای این که بگوید استثنی این را می‌فرماید، نه مستثنی منه، نه آن فعل قلی، خود الا. اما این حرف‌ها حرف‌های ساختگی است. باشد، این نصب برای باشد ولی به جای این باید نشسته باشد و ... بافتنی است. و الا خب می‌گوید آقا مستثنی منه مستثنی را باید نصب بدهد. حالا فعل باید حتماً این جور باشد. این قرارداد است دیگه. بنا گذاری است. و حالا گفته باشند ما... خدای متعال عقل به ما داده باید مسائل را حساب بکنیم. محاسبه کنیم این حرف درست است یا درست نیست. استاد می‌گوید درست نیست. چرا؟ مگر استعمال کرده چیزی را؟ بله وقتی الا را می‌آوری یعنی می‌گویی استثنی این را، حتی استثنی باشد.

سؤال: استثناء به معنای دلالت لفظی...

جواب: حالا صبر کنید. استعمال یعنی لفظ در معنا استعمال بشود، یا افناء است یا آوردن علامت است، هر چی. استعمال یعنی این، شما لفظی به کار نبردی که بخواهی استعمال بکنی. یکلف به کار نبردی که استعمال کرده باشی، «ما»ی موصوله‌ای... این «ما»ی موصوله همان اخراج است. درست می‌گویید این «ما»ی موصوله ملفوظه متعلق اخراج است اما می‌فهمیم....

سؤال: پس استثنای بعد از نفی ... این هیأت این خودش دالی است. این خودش....

جواب: دال نیست.

سؤال: چرا دال نیست؟ اگر ما بخواهیم به عرف مراجعه کنیم همین را دال می‌داند و کفایت می‌کند مثل دلالت لفظیه و برای استعمال همین هیأت اگر چه ...

جواب: نه. از شما سؤال می‌کنم؛ دلالت لفظ بر معنای خارج استعمال است؟

سؤال: نه خارج نیست.

جواب: دلالت التزام خارج... چیه؟ معنای مدلول التزامی مستعمل فیه نیست. مفاهیم مستعمل فیه نیستند. این جا هم حرف همین است. آن قضیه یکلف که انسان می‌فهمد از استثنای از نفی آن لازمه این است. آن لازمه لفظ در آن استعمال نمی‌شود و الا اگر استعمال می‌شد در موارد دلالت التزام باید استعمال لفظ در اکثر از معنا بشود. لفظ در آن معنای خودش استعمال می‌شود ذهن از آن عبور می‌کند به آن معنای لازم و بدون این که لفظ در آن معنای لازم استعمال بشود. پس بنابراین در این موارد همه همین جور است. استثناء، درسته استثنای از اثبات نفی است، از نفی اثبات است اما به دلالت الالتزامیه. وقتی به دلالت التزامیه شد بنابراین آن استعمال در معنا این جا استعمالی ما در کار نداریم. این هم جواب....

بنابراین فرمایش استاد در این جا فرمایش حقی است. خب حالا چه شما هیأت بخواهید بگویید چه «ما»ی موصوله بگویید هر دو جوابش همین است که این استعمال... این وجهی برای استحاله نیست.

و اما آن بیان ثانی ان شاءالله فردا

وصلی الله علی محمد و آل محمد.